

مروری بر سبک تازه‌ای از فیلمسازی که خانواده را هدف می‌گیرد

ما خواه‌ناخواه از چیزهایی که می‌بینیم، می‌آموزیم



آن حرف می‌زند و راهپیمایی‌های مختلف در سرتاسر جهان راه می‌افتد. راستش تمام این‌ها را نوشتیم که بگویم نرمالیز کردن پدیده دوم جای نگرانی دارد. اگر به واقع قرار است ماجرای طبیعی جلوه کند؛ بهتر است آسیب‌های روانی متأثر از آن و پیامدهای هر مدخل خیانت، چه مرد به زن و چه زن به مرد به تصویر کشیده شود. منظورم این است من تماشاگر در هر دو صورت با مشاهده خیانتِ حامل دگرگون می‌شود. این مدل قصه‌ها ممکن است یک سری تأییدهای نامرئی و مجوزهای غیابی را صادر کند که روابط پس از هر مدخل خیانت، به حالت اولشان باز می‌گردد و می‌شود بی‌دغدغه ادامه داد. از منظر آسیب‌شناسی روانی، خیانت‌های ناشویی جزو تروماهای عمیق و شدید است و آنطور که ما در قصه‌ها و فیلم‌ها می‌بینیم، آدم‌ها پذیرش به این شکل عقلایی ندارند. مشاهدات به ما می‌گویند برخی از افرادی که به آن‌ها خیانت شده، چه مرد و چه زن - تا سال‌ها با آسیب‌روانی پیش‌آمده‌شان جنگیده‌اند و آسیب‌روانی متولد شده هر بار با یک شکل تازه به جانشان افتاده. برای همین اهمیت سریال و سینما تا این اندازه می‌تواند زیاد باشد. ما خواه‌ناخواه، مستقیم یا غیرمستقیم از چیزهایی که می‌بینیم، می‌آموزیم و آن‌ها در انتخاب رفتارهای ما تأثیر می‌گذارند. همکار روان‌شناس بالینی‌ای دارم که می‌گوید: «فردی که مورد خیانت واقع می‌شود؛ نیمی از زندگی‌اش را از دست می‌دهد.»

ممکن است در آثار دیگری نیز رد پایش پیدا شود. پای این‌ها که شاید در زندگی‌های واقعی مان به‌وفور دیده و شنیده می‌شود، آنچنان به مدیای تصویری چه سینما و چه تلویزیون باز نشده بود. الگویی که به نظر می‌آید - خیلی به این امر مطمئن نیستم - از اندیشه برابری حقوق زن و مرد بیاید. در دو سریال «Big little lies» و فیلم «Another round» زن‌های خیانت کرده به شوهر هاشان؛ بنابر خواستِ خود و یا توافق طرفین برمی‌گردند و دوباره «رابطه» شان را از سر می‌گیرند. نکته قابل توجه در همه این‌ها پذیرش مرد داستان و کنار آمدنش با اتفاق پیش‌آمده بوده است. در کلیشه‌های رایج، همیشه دیده‌بودیم که مردها مثل آب خوردن خیانت می‌کردند و با زنی دیگر ارتباط داشتند. مسئله‌ای که شاید آنچنان برای تماشاگر حیرت‌انگیز نبود و نباشد. به‌طور مثال، ما اگر بشنویم همسایه طبقه دومی‌مان، آقای مجیدی به زنش خیانت کرده به احتمال زیاد متأسف می‌شویم اما اگر خبر را اینگونه بشنویم که خانم مجیدی خیانت کرده؛ حیرت می‌کنیم و وا می‌رویم. تصور می‌کنم آیا این الگوی جدید قرار است به نرمالیز کردن این پدیده کمک کند تا ما به‌جای حیرت، متأسف شویم؟ شبیه به پدیده گرایش‌های جنسی مختلف که نسبت به ده‌سال پیش، به احتمال زیاد افراد پذیرش بیش‌تری نسبت به آن پیدا کرده‌اند، راجع به

عماد رضایی نیک | سینما و سریال‌ها رفتار آینده‌ی ما را شکل داده و تربیت می‌کنند. ما از طریق فیلم‌هایی که می‌بینیم می‌توانیم ذهنیت تازه‌ای پیدا کنیم و رفتار دیگری را یاد بگیریم. مثلاً وقتی در سریال‌ها می‌بینیم قهرمان‌ها مان، صبح‌های زود می‌دوند ما هم ممکن است تصمیم بگیریم از این به بعد بدویم. یعنی به‌جای آنکه یکی پیدا شود به‌ما از محسنات دودیدن بگوید؛ ما ناخودآگاه درگیرش شویم و انجامش دهیم. مسئله‌ای که در مدت اخیر، در تمام سریال‌های آمریکایی و انگلیسی نظرم را جلب کرده‌بود؛ مسئله وجود یک زوج همجنس‌گراست. تقریباً اگر تمام سریال‌های معروف و مهجور دو سال اخیر را به یاد بیاوریم، می‌بینیم چه در حاشیه داستان و چه در تنه اصلی؛ یک زوج همجنس‌گرا حضور دارد. کمی بعد مشخص شد که انگار یکی از شروط ساخت سریال، در آن‌ور آب‌ها، در چند سال اخیر، وجود یک زوج همجنس‌گرا در دل ماجرا هست. پدیده‌ای که به احتمال زیاد قرار است به نرمالیز کردن یا عادی‌سازی این اتفاق کمک کند و اجتماعی که فیلم در آن رخ می‌دهد پذیرش بیش‌تر و معنادارتری پیدا کنند. حالا با توجه به این پیش‌متن، چیزی که می‌خواهم درباره‌اش بنویسم به‌یک الگوی دیگر اشاره دارد که در سه اثر، به‌طور اتفاقی، مشاهده‌اش کرده‌ام و گمان می‌کنم پس از این حساسیت به‌وجود آمده



تقریباً اگر تمام سریال‌های معروف و مهجور دو سال اخیر را به یاد بیاوریم، می‌بینیم چه در حاشیه داستان و چه در تنه اصلی؛ یک زوج همجنس‌گرا حضور دارد. کمی بعد مشخص شد که انگار یکی از شروط ساخت سریال، در آن‌ور آب‌ها، در چند سال اخیر، وجود یک زوج همجنس‌گرا در دل ماجرا هست